واکاوی فیلم «امروز» در گفت‌وگو با رضا میرکریمی

خواستم بگویم مسئولیت داشته باشیم

دنیا عیوضی | روزنامه‌نگار

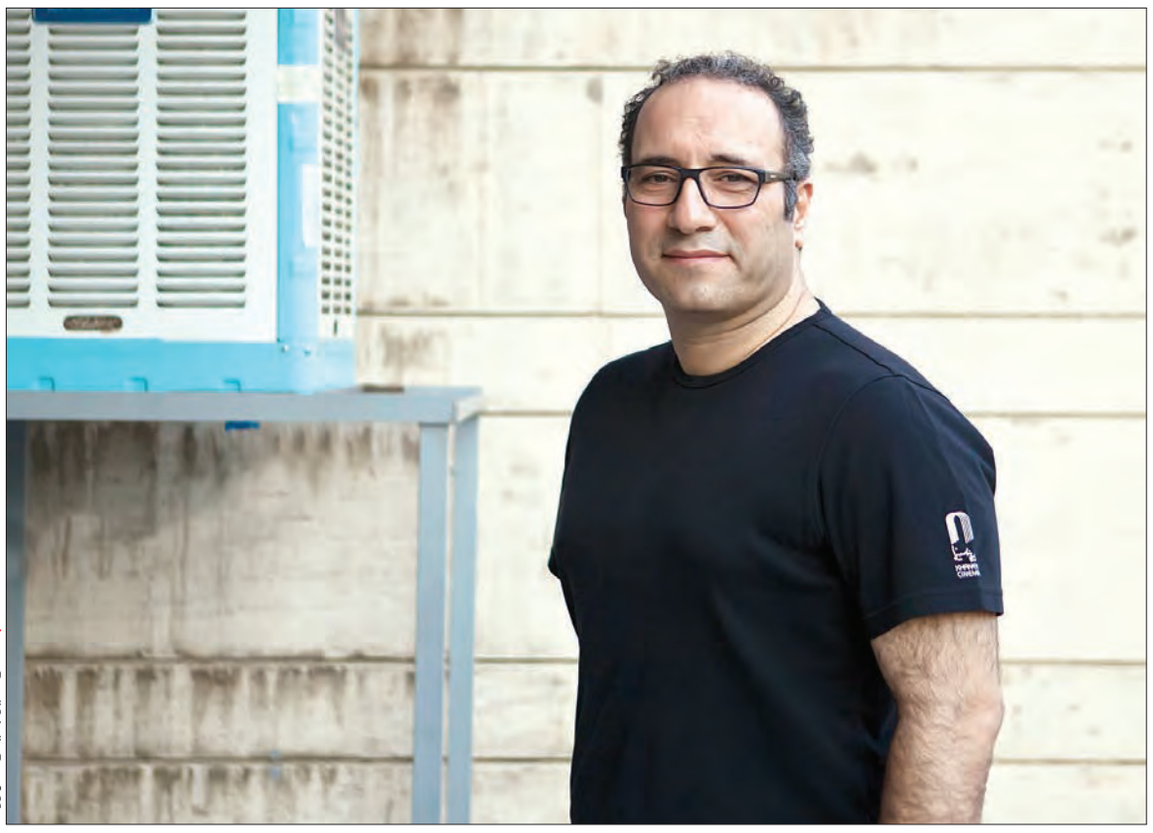

عکس: امیر جدیدی/شهروند

«امروز» نام هفتمین و آخرین اثر رضا میرکریمی است که اتفاقات ساده و معمولی جامعه را دستمایه ساخت فیلم‌هایش قرار می‌دهد، کارگردان «به همین سادگی» این‌بار سراغ یک حکایت جمع‌وجور و برخلاف «یه حبه قند» خلوت رفته است، حکایتی که شاید در کنار گوش‌مان رخ دهد اما ما آن را گاهی نمی‌بینیم یا نمی‌خواهیم ببینیم. «امروز» حکایت راننده تاکسی درونگرایی به نام «یونس» است که فارغ از شلوغی‌های شهر، عنصر سکوت را برای خود برگزیده است، عنصری که او را از همه شخصیت‌های همانند خودش در سینمای پیش از این متمایز کرده است. میرکریمی در گفت‌وگو با «شهروند» از یونس در «امروز» می‌گوید.

کاری که «یونس» این قصه برای یک شهروند همنوعش انجام می‌دهد در جامعه چندان قابل تعریف نیست، شما با خلق این شخصیت در فیلم امروز به دنبال معنا بخشیدن به کدام صفت انسانی در جامعه بودید؟

می‌توانم به برخی از خصلت‌های بنیادین اخلاقی مثل گذشت، بردباری و خوش‌گمانی اشاره کنم. ولی بحث اصلی فیلم در تضاد بین رفتار اخلاقی با محدوده مسئولیت‌های فردی و اجتماعی شکل می‌گیرد. گاهی اوقات ارتقای حس مسئولیت‌پذیری در تعارض با محدوده وظایف به ظاهر قانونی افراد قرار می‌گیرد و به‌عهده گرفتن مسئولیت‌های اجتماعی بیش از آن چیزی که قانون برای فرد مشخص کرده، یعنی پذیرفتن مسئولیت دیگران و مسئولیتی که شهر، سازمان و سیستم شهری برایش تعریف می‌کند، حق عمل دارد. وقتی کسی مسئولیت دیگری را می‌پذیرد درواقع آن شخص را نسبت به وظایف خود تنبل می‌کند و او را لاابالی می‌سازد. با این تعریف، «یونس» نباید بپذیرد که شوهر آن زن است چون عملا یک گناهکار را تبرئه می‌کند و این تعریف در جهان مسئولیت‌محور، منطقی است. در برابر شخصیت یونس تعریف «وجدان» و «انسانیت» پیش کشیده می‌شود، تعاریفی مثل «آبرو» معنی می‌دهد که اصلا قابل محاسبه نیست. اینجاست که وجدان فرد اجتهاد می‌کند و باعث می‌شود یونس به خاطر آبروی این شخص نقش دیگری را بازی کند و مسئولیت بزرگتری از مسئولیتی که اجتماع برعهده او گذاشته را عهده‌دار شود. جامعه برای راننده تاکسی مسئولیت مشخصی تعیین می‌کند که اگر یک بیمار را به بیمارستان رساند، می‌تواند بعد از تحویل بیمار از بیمارستان خارج شود و کسی هم از او نپرسد که آیا این مجروح را خودت کتک زدی یا در خیابان با آن تصادف کردی؟ بنابراین تعریف مسئولیت یونس، رساندن «صدیقه» تا بیمارستان بوده و از این بخش قصه به بعد فراتر از تکلیف معین اجتماعی‌اش عمل می‌کند و کار بزرگتری را انجام می‌دهد. فیلم «امروز» به دنبال زنده کردن وجدان عمومی جامعه برای پذیرفتن مسئولیت‌های بزرگتر در گمنامی است. گمنامی مبحث بسیار مهمی است و به انسان‌ها یاد می‌دهد، فقط در لحظاتی که در دوربین‌های شهری و چهارراه‌ها دیده می‌شوند تخلف نکنند بلکه حتی اگر برق قطع شد و دوربین‌ها از کار افتاد باز هم قانون را رعایت کنند.

پیش از این گفته بودید که شخصیت‌های فیلم «امروز» را از دل جامعه برگزیدید، با چه معیاری دنبال این شخصیت‌ها رفتید؟ آیا این خصوصیات آن‌قدر برایتان جذاب بود که تصمیم گرفتید در قاب سینما آنها را به تصویر بکشید؟

وقتی قرار است حرفی را در فیلمی مطرح کرد، شخصیت‌ها را باید طوری انتخاب کرد که علامت‌های آشکاری برای آن حرف داشته باشند. مثلا وقتی می‌خواهم در فیلمم درباره قضاوت حرف بزنم، بدترین و سخت‌ترین نوع قضاوت شاید موقعیت سوءتفاهم برانگیز یک زن باردار باشد که همراهی ندارد و دایم سعی دارد از خود درباره خطرات موجود دفاع کند. او آدم آبروداری است و این نوع دفاع آدم را بیشتر به شک می‌اندازد. این یک مورد حاد در قضاوت است، نیرویی در ناخودآگاه افراد شکل می‌گیرد، این‌جا دیگر همان جایی است که می‌شود قضاوت کرد! وقتی فیلم چنین مورد حادی را می‌گذارد و بعد قضاوت در این مورد را هم جایز نمی‌داند، یعنی در این مورد نمی‌توان قضاوت کرد، چه برسد به موارد بسیار بی‌اهمیت‌تر. البته وقتی سراغ این شخصیت رفتیم، تحقیق کردیم و به بیمارستان‌ها سرزدیم، مواردی مشابه و به مراتب تلخ‌تر دیدیم که وجود دارد. این موارد و آمارها برای جامعه ما خوب نبود، همچنان که آمار طلاق و زندانیان ما تأسف‌آور است. ما سعی کردیم تلخی این قصه را تا جایی که ممکن است بگیریم و تا آن‌جا که ممکن است کمرنگش کردیم.

چرا سعی کردید تلخی ماجرا را تعدیل کنید؟

چون خود این معضل اجتماعی بحث اصلی ما نبود، بلکه این قصه‌ای بود برای بیان بحث اخلاقی.

مشاغل زیادی در جامعه است که با مردم سر و کار دارد، انتخاب شغل راننده تاکسی بر چه اساسی بود؟

این شغل‌ها متفاوت هستند. به غیر از شغلی مانند راننده تاکسی و راننده اتوبوس بقیه شغل‌هایی که با ارباب رجوع سروکار دارند مثل خیاط و نجار ساکن هستند، یعنی نشسته‌اند و مردم به آنها مراجعه می‌کنند. مراجعه‌کننده‌ها هم تقریبا ثابت هستند و متغیر چندان زیادی وجود ندارد. اما من و شادمهر راستین می‌خواستیم یک سفر اتفاق بیفتد. این تم سفر در همه فیلم‌های من بوده است. در عین حال که کاراکتر فیلم من انگار دفتر کار آکواریومی و شیشه‌ای‌اش را به وسط شهر آورده است. درواقع خودرو، دفتر کارش است، دفتر کاری که از داخلش می‌توان بیرون را دید و مراجعه‌کننده‌هایش مردم شهر هستند که تقریبا هیچ‌کدام تکراری نیستند مثل خود ما؛ ما وقتی در شهر قدم می‌زنیم، آدم‌ها با ما غریبه‌اند، ما از کنار هم رد می‌شویم و تماس‌هایمان با هم کوتاه است، مثلا برای فردی سیگاری ممکن است پیش آید که به کسی بگوید، آقا آتش داری؟ یا کسی دیگر بپرسد فلان خیابان کجاست؟ اینها تماس‌های کوتاهی است که ما با هم داریم و در این تماس کوتاه همدیگر را می‌بینیم و بلافاصله از یک برخورد در ذهن‌مان یک قصه می‌سازیم. از چهره، لباس، نگاه، لحن حرف‌زدن، غم و شادی که در چهره کسی است یا حتی خریدی که در دستش است قصه‌ای می‌توان در ذهن ساخت که این آدم از چه طبقه اجتماعی است و از چه‌چیزی خوشحال یا ناراحت است. گاهی وقت‌ها هم قصه‌ای نمی‌سازیم و از کنار هم به سادگی عبور می‌کنیم. تعداد آدم‌هایی که در شهر از کنار هم بی‌اعتنا عبور می‌کنند، در حال افزایش است. من خودم کسی هستم که به خاطر شغلم دایم با چهره آدم‌ها در ذهنم قصه می‌سازم، وقتی با خودروام در خیابان در حال حرکت هستم و زن خسته‌ای را می‌بینم که کیسه‌های نایلونی خرید در دست دارد و به یک‌سمتی می‌رود، سریع در ذهنم می‌گویم این احتمالا مهمان دارد یا بچه‌هایش از شهرستان به دیدنش آمده‌اند و احتمالا این رنجی که الان می‌برد، برایش لذتبخش است. از یک جایی انگار گوش‌شنوایی برای شنیدن قصه‌های همدیگر نداریم، تعداد آدم‌هایی که می‌خواهند حرف بزنند و قصه خودشان را تعریف کنند زیاد است اما معلوم نیست برای چه کسی باید تعریف کنند، چون کسی نیست که گوش کند. رسالت «امروز» دعوت به گوش کردن است. یک راننده تاکسی که اتاق کارش را در شهر آورده، گوش شنوای متحرکی است، در شهر می‌چرخد و اجازه می‌دهد مردم اطرافش درد دل کنند.

به همین دلیل برای کاراکتر اصلی فیلم تم سکوت را انتخاب کردید؟

تم سکوت در اعتراض به حرافی زیاد جامعه ما است، در جایی که خیلی شلوغ است و صدا به صدا نمی‌رسد، بهترین کار سکوت است. وقتی گوش شنوایی نیست برای چه کسی باید حرف زد. برای این‌که حرف دیگری را گوش داد، یک از خود گذشتگی باید داشت و آن این است که خودت کمتر حرف بزنی. یکی باید سکوت کند تا دیگری حرف بزند. برای این‌که دیگری بخواهد درددل کند تو باید درددل‌هایت را برای خودت نگهداری، یکی باید فداکاری کند و سنگ‌صبور شود. این فداکاری از یک جایی باید آغاز شود، اجازه بدهیم آنهایی که رنج بیشتری می‌کشند، حرف بزنند. این روزها با هر کسی حرف می‌زنی، از آدم بی‌نیاز و غنی گرفته تا طبقات پایین‌تر همه گله می‌کنند. همه ما در تلاش و تقلا هستیم برای رسیدن به مقصدی که در آن زندگی آرامی را تجربه کنیم ولی آنچه که در بهترین حالت به‌دست می‌آوریم، آسایش است و لزوما آرامش نیست. آسایش برای فرداست و تمامی ندارد اما آرامش را می‌توانی همین امروز با اختیار خودت انتخاب کنی و داشته باشی، «امروز» همان‌طور که از اسمش پیداست، دعوت می‌کند که همین حالا به این آرامش برسیم یا کمک کنیم که دیگری به این آرامش برسد.

دیدن اتفاقات ساده‌ای که هر روز در جامعه با آن مواجهیم برای مردم عادی شده است، چه دلیل جذابی می‌توان داشت که با به تصویر کشیدن آدم‌هایی که شاید هر روز در جامعه از کنار آنها می‌گذریم، مخاطب را به سینما بکشانیم؟

اتفاقا من برعکس شما فکر می‌کنم، مهم‌ترین چیزی که باعث بی‌هدف‌شدن در زندگی می‌شود، عادی‌شدن است، برای این‌که از این عادت و روزمرگی نجات پیدا کنیم، گاهی راه‌های طولانی می‌رویم. مثل تعطیلاتی که گاهی در کشور رخ می‌دهد و می‌بینیم که تمام جاده‌ها بسته می‌شود و مردم حاضر می‌شوند ساعت‌های طولانی را با سختی از شهری به شهر دیگر بروند. گاهی برای فرار از روزمرگی این سفرها را انتخاب می‌کنیم، در حالی که فایده ندارد و آن هم خودش تبدیل به روزمرگی می‌شود. آن چیزی که می‌تواند ما را از شرایط برهاند، تغییر همه‌چیز نیست، تغییر نگاه‌مان است. در دل همین اتفاقات به ظاهر تکراری باید موضوع جدیدی پیدا کنیم. برای این‌که بپذیریم همه اتفاقات تکراری نیست، باید دم و لحظه را غنیمت شمریم. دم و لحظه یعنی امروز.

قصه فیلم‌های قبلی‌تان نیز با همین تفکر انتخاب‌شدند...

بله، من در «به همین سادگی» و «یک حبه قند» نیز همین کار را کردم. از دل اتفاقات بسیار عادی، روزمره و از دل جزییاتی کاملا تکراری و آشنا برای مخاطب سعی کردم معانی دیگری به تصویر بکشم. همین سه موضوع، با همان قصه‌های ساده که هر کس حداقل یک‌بار در زندگی‌اش تجربه کرده است و چیز جدید و خارق‌العاده‌ای در آن اتفاق نمی‌افتد، موجب شد با آدم‌هایی که به‌ظاهر در زندگی روزمره‌شان دچار عادت شده‌اند، ارتباط برقرار و خرق عادت کند و فضای آنها را بشکند.

با شناختی که ما در جامعه و محیط پیرامونمان داریم، آدمی با مختصات یونس در جامعه کم است، فکر می‌کنید جهت‌دادن به فیلمی کاراکترمحور و شخصیتی که در جامعه کمتر دیده می‌شود، چقدر درک موضوع از سمت مخاطب را مشکل می‌کند؟

من معتقد نیستم که این دست آدم‌ها کم هستند، به نظر من کم دیده می‌شوند و این دو گزاره جدا است.

بر اساس توضیح شما باید بپذیریم که یونس از دل همین جامعه و مردم آمده است، اما افراد جامعه آن را ندیده‌اند...

بله، یونس از جامعه ما می‌آید و من آن را از دل همین جامعه برداشتم. در میان شخصیت‌های فیلم چه‌کسی او را دید؟ چه‌کسی در بیمارستان فهمید که او چه‌کار کرده است؟ هیچ‌کس. فرض کنیم این قصه واقعی است و این آدم‌ها وجود دارند و ما این امکان را داشته باشیم که فردای روز واقعه به همان بیمارستان برویم و درمورد راننده تاکسی که شب قبل حضور داشته سوال کنیم. اهالی بیمارستان درمورد او چه خواهند گفت. این در حالی است که آنها با این‌که حتی او را دیده و از کنارش رد شده‌اند، در بیمارستان او را کتک زده و به او فحش داده‌اند، باز می‌گویند نه چنین آدمی وجود ندارد. این یعنی که این آدم‌ها دیده نمی‌شوند، رسالت این فیلم دعوت به گمنامی است. این که ما او را ندیده‌ایم دلیل بر این نمی‌شود که او نیست. او وجود دارد و چون گمنامی را انتخاب کرده است کمتر دیده می‌شود و به چشم می‌آید.

مخاطب بعد از پایان فیلم در ذهن خود چیزهای زیادی را تداعی می‌کند، شاید یکی از آنها این باشد که به لحاظ قانونی، یونس نمی‌تواند چنین کاری کند، این را چگونه تحلیل می‌کنید؟

ما این را با ذهن محاسبه‌گر خودمان می‌اندیشیم و به قصه اضافه می‌کنیم. یعنی به‌عنوان یک مخاطب محاسبه‌گری که به بحث وجدان و مسئولیت فکر می‌کنیم معتقدیم مسئولیت کار هر کس برعهده خودش است و قانون به مسئولیت خودش عمل خواهد کرد، در نتیجه مثل یک دومینو گردن این آدم را خواهد گرفت. درحالی‌که یونس در آن شرایط به این موضوع فکر نمی‌کند. شاید لازم است کمی مثل یونس فکر کنیم، رها باشیم تا به تفکر او نزدیک شویم و آن‌وقت قضاوت کنیم که کارش درست یا غلط است. یونس آدم متوکلی است.

پیش از این در سینما کاراکترهایی نزدیک به جنس شخصیت یونس که مظلومانه سکوت می‌کنند را دیدیم، اما شخصیتی همانند یونس را برای اولین‌بار می‌بینیم و خالق این شخصیت در سینما شما هستید؟

ما قبلا در سینما قهرمان اخلاقگرا داشتیم، ولی شاید شخصیتی که اینچنین در گمنامی سکوت کند و البته کنش‌مند باشد را نداشتیم. قهرمان ما مظلوم نیست، پیشتر کاراکترهایی را دیدیم که قهرمان ما خودخواسته و خودآگاه سکوت می‌کند، از خودش دفاع نمی‌کند، درنتیجه اگر کتک هم بخورد، ناراحت نیست. این یک سکوت توأم با استغنا و بی‌نیازی است، سکوتی توأم با کنشگری و کاملا موضع‌گیرانه است.

با به تصویر کشیدن بیمارستان، چه نمادی را می‌خواستید تصویر کنید؟

فضای درحال‌گذر و کمی شلوغ که متاسفانه یک عصبیت پنهان در آن است. در رفتار و کلام تمام آنهایی که به نظر می‌رسد انسان‌دوستانه از صدیقه حمایت و علیه یونس رفتار می‌کنند، عصبیت و خشونتی وجود دارد، به‌رغم این‌که متهم اصلی که صدیقه را به این روز انداخته و غایب است را نمی‌شناسند، فکر می‌کند که همه به نوعی متهم هستند و همه این قابلیت را دارند که روزی این بلا آنها سر کسی بیاورند. نقدی به این است که قبل از این‌که درباره دیگران قضاوت کنید، کمی در رفتار خودتان دقیق شوید. شاید شما هم زمانی دچار این اشتباه بشوید.

«امروز» در جشن منتقدان هم مانند جشنواره فیلم‌فجر نادیده گرفته شد، چه تحلیلی در این‌باره دارید؟

به نظر من، این موضوعی است که کارشناسانی باید آن را تحلیل کنند. قبل از هر حرفی باید دانست که هر کسی حق دارد فیلمی را دوست داشته باشد یا دوست نداشته باشد. این عدم همراهی منتقدان نباید فیلمساز را ناراحت کند. طبیعتا هر فیلمسازی دوست دارد مخاطبان بیشتری فیلمش را دوست داشته باشند، اما اگر اینچنین نشد هم باید پذیرفت که این حق مخاطب است. اما باید این تعارض را حل کنیم که چرا منتقدان داخلی فیلم را دوست ندارند در حالی که مردم فیلم را دوست دارند.

نظر منتقدان را در اقبال مردم از فیلم موثر می‌دانید؟

بله بدون‌شک نظر منتقدان در فروش یک فیلم اثر دارد. قطعا اگر فیلم من در جشنواره فجر شرکت نمی‌کرد و حتی در جشن منتقدان هم عرضه نشده بود، فروش بیشتری می‌داشت. من این را در دفاع از اهمیت نظر منتقدان می‌گویم. در غیر این صورت باید بپذیریم که جشنواره فجر، جشنواره بی‌خاصیتی است و منتقدان هم برای خودشان نظر می‌دهند. اگر بپذیریم که منتقدان بر تعیین سلیقه بخش وسیعی از مردم اثر دارند، مردم هم به آنها اعتماد دارند و نظر آنها را می‌پذیرند، باید بپذیریم که «امروز» تا الان نصف فروشی که باید می‌داشته را کرده است.

از نظر شما حواشی فیلم‌ها در سال گذشته مانع انتخاب‌های شایسته جشنواره فیلم‌فجر شد؟

بحث من امسال و سال‌های اخیر نیست. من مدت‌هاست که فریاد می‌زنم، جشنواره فجر از حالت تخصصی و حرفه‌ای خود خارج شده است. کمیت‌گرایی که در جشنواره فجر است، مانع انتخاب‌های کارشناسی شده و هوشمندانه است، جنجالی که در جشنواره است خیلی اجازه نمی‌دهد فیلم‌های جدید و تجربه‌های جدید در سینما دیده شوند. این اتفاق جدیدی برای من نیست در «به همین سادگی» و «یک حبه قند» هم این‌طور شد. یعنی ما در جشنواره‌های داخلی چندان با اقبال مواجه نشدیم، اما بعد از آن در اکران عمومی دیده شدیم.

شما در «امروز» با تیم نسبتا جوانی همکاری کردید. این همکاری چطور بود؟

من با تیمی جوان اما توانا که خیلی چیزها از آنها یاد گرفتم، در این فیلم همکاری کردم. محسن قرایی، دستیار و برنامه‌ریز من بود و خودش کارگردان سینما است ولی در این کار به من کمک کرد، شادمهر راستین که در نوشتن فیلمنامه، نقش کلیدی داشت و بدون او این کار انجام نمی‌شد. هومن بهمنش که حرفه‌ای است و ایده‌های زیادی در فیلم آورد. امین هنرمند، استعداد جدیدی در موسیقی فیلم است و بعدها بیشتر از او خواهیم شنید. مجید کریمی، مدیر تولید و مرجان گلزار، طراح صحنه‌ام بود که کارشان بسیار خوب بود. نفیسه ذاکری منشی صحنه، سعید بجنوردی صدابردار فیلم، محمود دهقانی چهره‌پرداز فیلم، علیرضا علویان و کار فوق‌العاده‌اش در صداگذاری که متاسفانه فهمیده نشد و همه دیگرانی که در گروه‌های مختلف به ساخته‌شدن فیلم کمک کردند.

ذره بین

«امروز» و مفهوم «مسئولیت»

غلامرضا اصفهانی | کارشناس زبان و ادبیات فارسی

۱- فیلم «امروز» ساخته رضا میرکریمی این روزها در حال اکران است. رضا میرکریمی را با «زیر نور ماه»، «خیلی دور خیلی نزدیک»، «به همین سادگی» و «یک حبه قند» می‌شناسیم. آن‌چه در پی می‌آید تحلیلی محتوایی از این فیلم بر مبنای مفهوم مسئولیت است. این نوشته بر آن است تا با بکارگرفتن پیشینه ارجاع‌های فیلم، بر اساس مفهوم «مسئولیت» فیلم امروز را تفسیر کند.

۲- پیش از هر چیز باید اشاره کنم که مفهوم مسئولیت از جمله مفاهیمی است که در جامعه حال حاضر ایران و جوامعی که در گیروگرفت مفاهیم کهنه و نو و جهان‌بینی‌های سنتی و مدرن قرار دارند و پیکاری سخت را در عرصه جهان‌بینی‌ها و اندیشه‌ها از سر می‌گذرانند مفهوم مهم و چالش‌برانگیزی به شمار می‌آید. اگر خواننده این سطور در اثر مطالعه این نوشتار به ربط وثیق این مفهوم با فیلم «امروز» به سان نویسنده اعتراف کند و قانع شود باید بگویم هوشیاری و نکته‌سنجی و ریزبینی میرکریمی در شناخت و تصویر این بخش از درگیری ذهنی انسان ایرانی در جامعه کنونی قابل ستایش و تمجید است.

۳- بگذارید نخست از چند قرائت و برداشت از مفهوم «مسئولیت» که در فیلم در قالب شخصیت‌های گوناگون به تصویر کشیده شده شروع کنم. این شخصیت‌ها بی‌گمان می‌توانند نماینده قرائت‌های گوناگون از مفهوم «مسئولیت» در جامعه باشند: یونس (پرویز پرستویی)، آقای یعقوبی، خانم مجد، نگهبان، کمک‌راننده یونس، پزشک جوان، خانم فروشنده لباس مادران زائو در بیمارستان و برخی شخصیت‌های جانبی. آقای یعقوبی به ظاهر مددکار با وجدان و مسئولی است که نسبت به صدیقه عزیزی و وضع او احساس مسئولیت می‌کرده و به او قول‌هایی برای تسهیل امور معیشت و زایمانش داده است. اما به دلیل بازنشستگی، در روز موعود مستقیما کاری از دستش بر نمی‌آید و در صحبت تلفنی با یونس به او قول می‌دهد که فردا صبح مسأله را پیگیری کند. گویا او مسئولیت‌پذیری را «رتق و فتق امور اداری ارباب‌رجوعان به بهترین نحو» می‌داند. خانم مجد که تجربه کار در دوران جنگ را هم دارد مسئولیت را با قانونمداری مساوی می‌داند. از نظر او هر کس باید وظایف خود را به نحو احسن به جای بیاورد و با ترحم نسبت به دیگرانی که مسئول وظایف خود نیستند باعث تقویت مسئولیت‌ناپذیری آنها نشود. این را از برخوردی که با یکی از پرستاران زیر دست خود که به جای همکارش شیفت شب را قبول کرده در می‌یابیم. حتی در برخورد با دختر کوچکش نیز قواعدی برقرار کرده است که «به وسایل هم دست نزنند» و «مسئول جمع‌آوری وسایل خود از محیط اتاق باشند.» کارمند پذیرش که لهجه اصفهانی دارد مسئولیت را مساوی «شناخت خواست پنهان افراد و برآوردن آن خواست بی‌هیچ احساس شرمی در فرد مقابل» می‌شمارد. او می‌گوید: «این پرستارهای تازه‌کار وارد نیستند. بعدازظهر مددکاری می‌آید به شما وصل می‌کنم». پندار او این است که یونس صاحب فرزندی ناخواسته شده و بر آن است تا بی‌آن‌که پرده‌ها کامل برافتند او را به دست کسی بسپارد! نگهبان بیمارستان مسئولیت‌پذیری را مساوی «مورد بازخواست مافوق قرار نگرفتن» می‌شمارد. همین که کسی تو را بازخواست نکند مسئولیت خود را به جای آورده‌ای: اخلاق سطوح پایین نظام اداری و جامعه! این را از کجا در می‌یابیم؟ وقتی به یونس می‌گوید: «ماشینت را از جلوی در بردار یک وقت آمبولانس می‌آید برای ما شر می‌شود». کمک راننده یونس مسئولیت‌پذیری را مساوی «مرام گذاشتن و به جان خریدن خطر برای آن که نام و نان تو را بزرگوارانه فراهم کرده است» می‌پندارد. او حاضر است مسئولیت کار یونس را که در پندار او تصادف بوده است بپذیرد و به او می‌گوید: «به آنها بگویید راننده من بوده‌ام!» او که مسئولیت سرویس کارگران کارخانه را از یاد نبرده حاضر است برای یونس جانفشانی و خطر کند. پزشک جوان مسئولیت‌پذیری را مساوی برخورد قاطع و حتی زننده با مسئولیت‌ناپذیران می‌شمارد. از دید او مسئولیت‌ناپذیران بخشی از اجتماع هستند که نسبت به رعایت حقوق دیگران به‌ویژه زنان، کاهل و متجاوزند. با آنان باید برخوردی مثل برخورد خودشان کرد تا هم در اثر تنبیه، مفهوم مسئولیت‌پذیری را بیاموزند و هم این‌که مسئولیت دیگران نسبت به آنها به جای آمده باشد! خانم فروشنده لباس در بیمارستان که با لبخندی بازاریابانه یونس را به فروشگاه می‌کشاند و آن‌جا که نفعی بازاری در میان باشد و با آن کارگر که وسایل را در اتاق او جاگیر کرده عتاب سختی می‌کند، گویا مسئولیت‌پذیری را به شکلی بازاریابانه می‌فهمد. راضی کردن مشتری و فروختن اجناس مورد نیازش به او. نیازی که ممکن است حتی خود مشتری از آن مطلع نباشد. از برخی شخصیت‌های جانبی نیز می‌توان نام برد مثل کارگر کارخانه که گویی مسئولیت تنظیم موج رادیوی سرویس را برای خود تعریف کرده است: مسئولیت‌پذیری کارگر مآبانه! یا ارجاع ظریفی به ظرف نهار یونس در آغاز فیلم می‌توان به مسئولیت‌پذیری او نسبت به همسرش یاد کرد. آیا همسر او که چنین با سلیقه ظرف غذای کتلت و خیارشور و گوجه و ذرت و نان و آب را برای شوهری که راننده تاکسی‌ای بیش نیست فراهم کرده است مسئولیت‌پذیر نیست؟ گویا او مسئولیت‌پذیری را مساوی رتق و فتق امور خانه و همسرداری می‌شمارد. این را از پیگیری او نسبت به مهمانی‌ای که قرار است در خانه برگزار شود هم می‌توان دریافت.

۴- اما یونس کیست؟ نماینده چه نوع تفکری در نسبت با مسئولیت‌پذیری است؟ یونس راننده معمولی یک تاکسی است که توسط دو راننده اداره می‌شود، از ارجاع‌های ریز و درشتی که در فیلم وجود دارد می‌توان دریافت که او یک فرد مسئولیت‌پذیر است. اما تشخیص تعریف او از مسئولیت‌پذیری شاید به سان دیگر شخصیت‌ها آسان نباشد. از کجا در می‌یابیم او یک فرد مسئولیت‌پذیر است؟ نخستین ارجاع تعارف دوباره موبایل خود به صدیقه است روی پله‌های ورودی بیمارستان تا اگر می‌خواهد، به کسی زنگ بزند به مشکل نخورد. سپس مسئولیت آمدن با صدیقه تا محل پذیرش را می‌پذیرد. سوم آب ریختن پای گلدان تشنه و جمع‌آوری برگ‌های زرد است. چهارم هشدار به همراه بیمار که دوربین هندیکم خود را روی صندلی فراموش کرده است. پنجم مسئولیت‌پذیری نسبت به دختر خانم مجد چه در آوردن ظرف آب آبرنگش و چه در پوشاندن پتو روی او وقتی که خواب است. ششم رتق و فتق خودرو و حتی توجه به کرایه برگشت راننده دوم. اینها ارجاعات ریز متن فیلم است که یونس را به‌عنوان فردی مسئولیت‌پذیر به مخاطب نشان می‌دهند. اما مسئولیت‌پذیری ویژه او در فیلم، در نسبت با صدیقه عزیزی قابل مشاهده است. او به شکل خارق‌العاده‌ای توهین‌ها و افتراها و بی‌حرمتی‌های کارکنان بیمارستان را به هیچ می‌گیرد و نسبت به سرنوشت صدیقه احساس مسئولیت می‌کند. اگرچه با مسئولیت‌پذیری خود هم درگیر هست و یک‌بار پول لباس‌ها را حساب می‌کند و از در پشت بیرون می‌رود اما فردا دوباره بازمی‌گردد و در پایان فیلم برگه ترخیص را امضا نمی‌کند اما فرزند را با خودش می‌برد. آیا پذیرفتن مسئولیت یک فرد زنده از مرده مهم‌تر است؟! او در پاسخ به آقای یعقوبی که به نوعی یونس را با شوهر صدیقه اشتباه گرفته نمی‌گوید که من شوهر صدیقه نیستم. وقتی می‌گوید «کی رسیدی؟» پاسخ می‌دهد: «امروز»، دروغ! او فرزند صدیقه را از بیمارستان می‌دزدد و از در پشت‌بام می‌گریزد: قانون‌شکنی! زیر پا نهادن قانون اخلاقی و قانون مدنی برای فضیلت: مسئولیت‌پذیری! سکوت یونس سکوت بحث‌برانگیزی است. سکوتی معنادار، بلاغت سکوت! او نقش محوری فیلمی است که جز چند جمله دیالوگ حرف دیگری ندارد. سکوت، هم بخشی از شخصیت اوست و هم بخشی از نوع برخورد او با پیشداوری‌های پرسنل بیمارستان. او کلا نقش آدم درون‌گرای کم‌حرفی را بازی می‌کند. چیزی متضاد با درک عمومی ما از مسئولیت‌پذیری. گویا ما مسئولیت را با استرس فراوان و پرگویی همراه می‌پنداریم تقریر او تقریر حد و رسم‌دار مشخصی نیست. او فقط مسئولیت‌پذیری خاصی دارد. یعنی به‌سان دیگر شخصیت‌ها براساس یک تئوری یا تفسیر یا تعریف از مسئولیت دست به مسئولیت‌پذیری نمی‌زند. او از نخست مسئولیت‌پذیر است. تقدم عمل بر نظر! برای او مسئولیت‌پذیری گویا یک «فضیلت» است!

> **شخصیت یونس بیش از آن‌که شخصیتی ایجابی باشد شخصیتی سلبی است و همین به فیلم، رنگی فلسفی می‌دهد. او در کار سلب همه تعاریف موجود از مفهوم «مسئولیت» است.**

۶- جنگ! جنگ چه ارجاعی دارد؟ یونس به شکلی کمرنگ از درد پا می‌نالد و می‌لنگد. این به ما می‌فهماند که گویا رزمنده جنگ بوده است. خانم مجد هم که تقریبا در نیمه دوم داستان شخصیتی متفاوت می‌یابد، در جنگ شرکت داشته! آیا عرصه جنگ عرصه مسئولیت‌پذیری است؟ آیا نسل جنگ مسئولیت‌پذیرتر بوده‌اند؟ مردان امروز که به تعبیر خانم مجد «بچه»هایی بیش نیستند و به جای آن‌که تکیه‌گاه همسری زائو باشند در کنار او به سبب ضعف از حال می‌روند مسئولیت‌ناپذیرند؟ آیا آنچه میان مسئولیت‌ناپذیری نسل امروز و مسئولیت‌پذیری نسل گذشته شکاف‌افکنده تجربه جنگ است؟

۷- شخصیت یونس بیش از آن‌که شخصیتی ایجابی باشد شخصیتی سلبی است و همین به فیلم رنگی فلسفی می‌دهد. او در کار سلب همه تعاریف موجود از مفهوم «مسئولیت» است. اگرچه مسئولیت‌پذیری برای او یک فضیلت است اما آیا عواطف او که در اثر محرومیت از فرزند به جوش می‌آید دستی در این کار می‌توانند داشت؟

«امروز» میرکریمی حکایت مردی است که به تعبیر خودش «امروز» رسیده است و همین امروز که از گرد راه رسیده به‌سان مردی دیر آشنا و قدیمی در زندگی صدیقه ظاهر می‌شود و همان‌طور که صدیقه نسبت به کودک درون شکمش مسئولیت‌پذیر است، یونس نسبت به صدیقه مسئولیت‌پذیر است. آیا مسئولیت‌پذیری فی‌نفسه امری مادرانه است؟ یونس مردی امروزیست که خوی دیروزیان را دارد. «امروز» میرکریمی را طرح دوباره پرسش «مسئولیت چیست؟» می‌توان شمرد. یونس «امروز» در تن زدن به مسئولیت گرفتار شکم ماهی نمی‌شود!